A MANUSCRIPT ON ASTRONOMY: One Tafazzul Husain starts:

الجزو الاول فی بیان حرکات الاجرام السماویه ـ فصل الاول فی صور بسیطه ـ

in Arabic but the discussions go on in Persian as well. He has given an illustration as well. But the tract is a very little. Either incomplete or a first hand draft of the author. Whatever it is , is an asset for those who take interest in the subject.

مولوی ... تفضل حسین خان — الجزء الاول فی بیان حرکات الاجسام السماویة

یعنی جزء اول از این کتاب که مشتمل است بر ... فصول

الفصل الاول فی سولر سستم علی الاجمال

چند جزء در بیان حرکات اجرام سماویة و این چند فصل است فصل اول در بیان سولر سستم ...

قال الجزء الاول سولر سستم تشتمل علی عدة

از هفت سماویات ... مشتمل است ... جزء اول ...

من الاجرام السماویة هی الشمس وستة من السیارات الاول عطارد والزهرة والارض والمریخ والمشتری

... اجرام سماوی ... آفتاب ... شش ... سولر سستم بوده ...

وزحل وعشرة من السیارات الثوانی ...

و شش ... از سیارات ... که ... عطارد دوم زهره سیوم زمین چهارم مریخ پنجم مشتری ششم زحل ...

از سیارات ... هذه السستم

وعدد غیر معلوم ... من ذوات الاذناب کفت سکولیم فی

مطابقا لرای کوبرنکس السیارات الستة الاول تتحرک حول محاورها وکذا تتحرک حول

الشمس من المغرب الی المشرق والسیارات العشرة الثوانی تتحرک علی التناظر حول سیاراتها

... در بیان سولر سستم

الاول من المغرب الی المشرق علی ابعاد مختلفة فی ازمنة دوریة متفاوتة وتقرب من ان تقدیر

... مطابق رای ... کوبرنکس سیاره که در مرتبه اولی ... حرکت ... از خطوط محور ...

... سیاره دیگر ... مشرق ... مغرب ... جانب مشرق ... مغرب بسوی مشرق و بعدها ... مختلف در

... برای ... سیارات ... مرتبه اولی ... زمین و مشتری و زحل ...

مطابقا لهذا الرای الشمس اعنی هذه العلامة ☉

زمانها ... مختلف ... تفاوت ... کفت

مرکز لهذا السستم وعطارد ☿ والزهرة ♀ والارض ⊕ والمریخ ♂ والمشتری ♃

وزحل ♄ تتحرک فی مدارات علی هیئة القطوع الناقصة حول الشمس والقمر یتحرک حول

الارض واما المشتری وزحل تتحرک حول سیاراتهما الاول وسطوح مداراتها

متقاطعة هذا الرای موجب تصحیح جمیع الحرکات المذکورة والعوارض الاخر التی تعرض

یعنی ... مطابق این رای کوبرنکس

للاجرام السماویة کما ستعرف ذلک فی ذیل الفصول الآتیة

... آفتاب که او را بعلامت ☉ در دایره تصویر نموده ... مرکز ... این سستم ... عطارد ☿ ...

دوم ... زهره ♀ ... سیوم زمین ⊕ ... چهارم مریخ ♂ ... پنجم مشتری ♃ ... ششم زحل ♄ ...

... حرکت می کنند ... بر شکل قطوع ناقصه ... سیارات ... مرتبه دوم

... حرکت میکنند ... مشتری و زحل ... حرکت ...

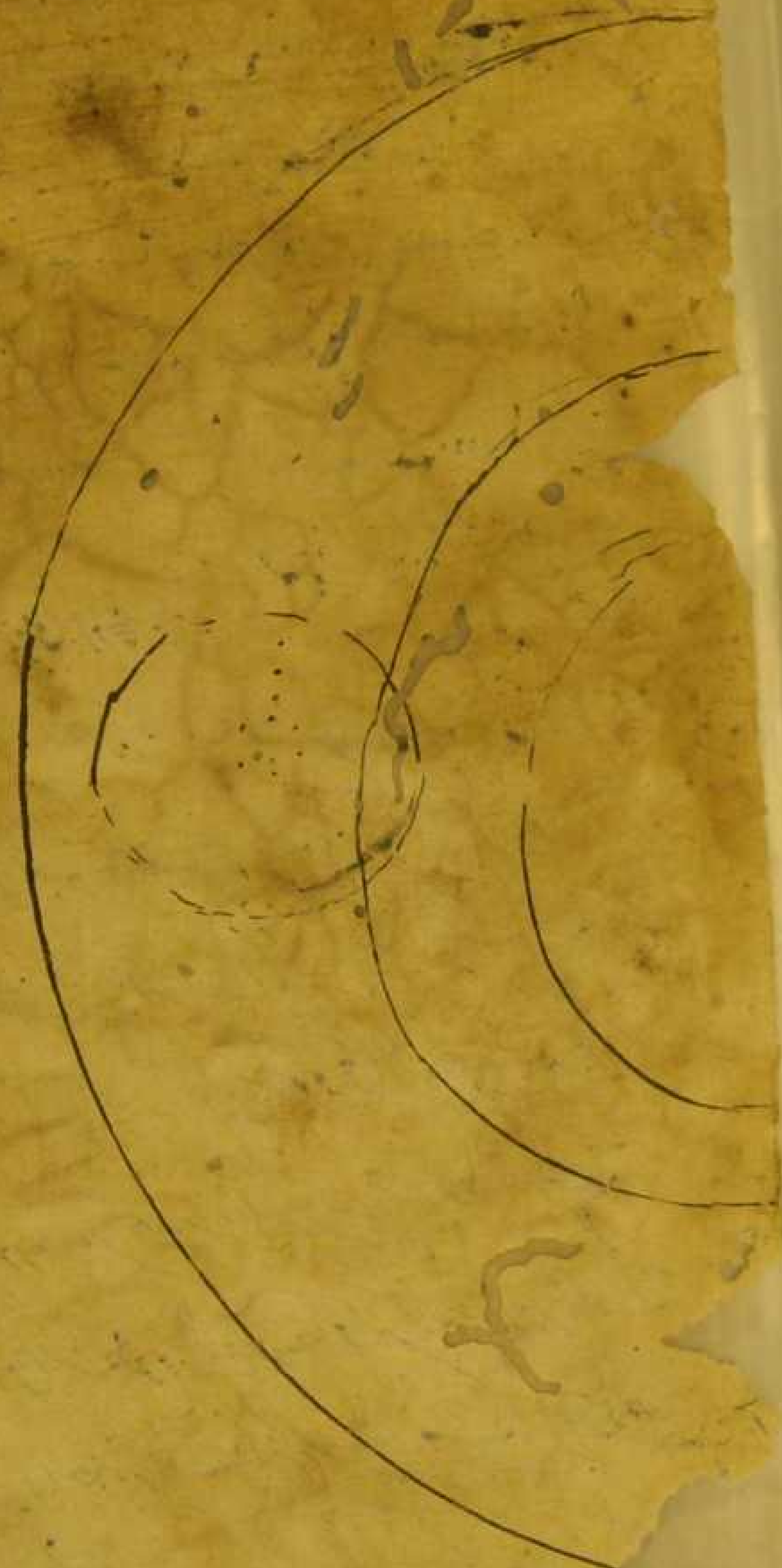
... مدارات حرکت ... تقاطع ... موجب تصحیح جمیع حرکات ... عوارض

انتهی شرح الاصل

... احکام ... در ذیل فصلهای آینده

کالا یخفی علی الماهر فی علم الهیئة

الفصل ... این رای ... افلاک ... جزئی ...



الفصل الثاني في الارض وفيه اقسام القسم الاول في استدارة شكل

صورت دايره



الارض وليستدل ايضا حركتها اليومية حول محورها وفي العوارض اليومية
المتعبترة من ذلك المسئلة الاولى الارض كروية الشكل وذلك لان الظل الواقع من
الارض على القمر في الخسوفات ابدا مستدير وذلك لا يمكن ان يقع الا اذا
كانت الارض كروية الشكل ٢ محدبية سطح الماء ظاهر لان رؤوس اعمدة
السفن ترى قبل سطوحها ٣ القطب الشمالي يرتفع شيئا فشيئا للواغلين
في ناحية الشمال على نسبة الابعاد المقطوعة ٤ ركاب السفن سار
واحوال الارض ... يعني فصل دوم در بيان زمين است ... فصل جغرافيا ... فصل اول
... مستدير بودن شكل ارض است و در حركت يوميه زمين گرد محور آن و در ديگر عوارض ... پيدا
ميشود از ... و حركت مسطوره مسئله اولى زمين كروي الشكل است بچهار دليل
دليل اول آنكه سايه زمين كه در خسوفات بر ماه مي افتد هميشه مستدير
مي باشد با وجود اختلاف اوقات خسوف و اختلاف اوضاع شرقي و غربي و كمي و بيشي
مقدار خسوف و اين ممكن نيست مگر در صورت بودن زمين كروي الشكل دليل دوم
محدب بودن سطح آب است در غايت ظهور زيراكه سر عمودهاي سفينه ها
ديده مي شود پيش از ديده شدن سطوح سفينه ها و اين نيست مگر بجهت آنكه
محدبيت سطح آب مانع مي شود از ديدن جانب اسفل اگر سطح آب مستوي بودي بجهت
و سطح هر دو يكبار بنظر در آمدندي هرگاه محدبيت سطح آب ثابت شد كرويت او

از آن ... اند ... قطب شمالي
مثلا اندك اندك بلندتر مي گردد بالا
كسانيكه مي روند بطرف شمال بقدر نسبت
ابعاد ... اند و ايشان ... گردون ...
ممكن نيست زيراكه اگر سطح زمين مستوي بودي از ...
بايد ارتفاع محسوس ...
اكثر سفينه ها بارها اگر ... زمين سير كرده اند
و اين بدون كروي بودن زمين ممكن نيست

الحريص محروم
... ١٢
الستعين ... ١٢
... ولا ... ١٢
استعينوا على ... بالكتمان
وما على الرسول الا البلاغ ١٢
... الاخوان ... ١٢
الصبر مفتاح الفرج ١٢
... ١٢
... ١٢
... ١٢
... ١٢
الناس ... ١٢
... بوصول المقصود
حصول المقصود ١٢
... على ... ١٢
السفر قطعة من السقر ١٢
الجلاء اعظم البلاء ١٢
الغربة كربة ١٢
السفر ... الظفر ١٢
من صمت نجا ١٢

وَلاَّنِي عَلَى الأَقْطَابِ جَمْعًا

بِحُكْمِي نَافِذٌ فِي كُلِّ حَالِي

فَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فَوْقَ نَارٍ

13

فَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فِي بِحَارٍ

لَصَارَ الْكُلُّ غَوْرًا فِي زَوَالِي

[illegible]

خانهٔ شیر و کمان نور و میزان و جدی و دلو زحل

دان تو خرچنگ و حوت و عقرب را

حمل و عقرب است بهرام را برجی قوس و حوت است مشتری را دان

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است   جدی و دلو زحل

تیر جوزا و خوشه خانهٔ سرطان   خانهٔ آفتاب شیر بدان

قمر است و عطارد جوزا را   سپید کافور زرد زر رنگ
کبود رنگ   مریخ و مشتری و زحل سیاه
سرخ رنگ

برج ... گردد تیر است   باز ناهید بر سیوم میر است

شمس برج چهارم است بدان   پنجمین است منزل بهرام

ششمین جرم مشتری را دان   هفتمین است منزل کیوان

باز هم اوج کیوان بدان برج کمان   مشتری را سنبله است

اوج مریخ در اسد پیدا است   اوج خانهٔ [illegible] زهره

اوج کیوان عطارد از میزان   ماه را اوج برج [illegible]

چون شرف گشت جمله معلوم   در برابر برو هبوط نجوم

چون هبوط زحل ببرج حمل   دان تو مرجیس برج جدی

جای مریخ چون تو سرطان   اندر و مرد [illegible] نقطه

باز حوت است هبوط تیر آید   عقرب انجمه تیر آید

برج میزان هبوط خورشید است   باز حوت است هبوط ناهید است

[illegible] نخو ببرج کمان   هم هبوط ذنب تو جوزا دان

چون هبوط و شرف شد معلوم   که باید وبال و مقسوم

خانهٔ کوکب از بروج بگیر   بر [illegible] وبال است ...

[illegible] وبال   جمله معلوم کرده است بقیاس

کیوان [illegible]

... عمر بلخ و خراسان ... بی

ابد سیتر بو حالی

... بابد اجی بمان عسلم نجوم

... بجر ... معلوم

... بدرج ... دیکر

بود و کوکب ... بدرج ... اسکران باشند

... انجمس حال ...

... هر دو ... باشد

... بار دیکر ببرج بارده م

... دوم ببرج سوم

... شرح تربیع ... تریبن

... شدان ... نحس

وانکه ... چون بتثلیث ... ششم

بار تربیع جهارم ... اثر نحس کنند و ... دانی

... خانه ...

بمشرق کند

۱ مشرقی ... اسمان اول

حمل ... خانه ...

... رنک سرخ روز ... شنبه

... موکل ... نام

... موکل ... کلائیل

... بهنائیل

۲ دوم اسمانی ...

... خانه

... رنک کبود روز ...

دوشنبه نام موکل جبرائیل

العطارد رشائیل

دوم اسما...

... خانه ...

... رنک سفید ...

روز جمعه ...

موکل جبرائیل ...

۴ در اسمان اول ...

سرطان ... ماده

خانه ماه ... رنک ... مردی

روز چهارشنبه نام موکل ...

القمر فقوائیل

۳ مشرقی

جهار اسمان ...

اسد ... خانه افتاب

رنک زرد روز یکشنبه نام موکل

... الشمس کلائیل

۳ اول اسمان ... جنوبی

... ماده خانه ...

... روز ...

دوشنبه نام موکل جبرائیل

العطارد ...

... اسمان ...

... ماده

... اسمان مغربی

میزان ... ماده خانه

... روز ...

... نام ...

و نمودار فلک شمس است از جهة آنکه شمس دل عالم کبیر است و درین
فلک ملائکه بسیار اند و ملکی که موکل است بر همه آن سرور ای ملائکه است
نامش اسرافیل است و اسرافیل جان عالمیان است و مراره آسمان
بهشت است و نمودار فلک مریخ است از جهة آنکه مریخ مراره عالم
کبیره است و درین فلک ملائکه بسیار اند و ملکی که موکل است بر غضب
و حرب و ضرب و قتل سرور ای ملائکه است و جان آسمان [illegible] است و درین فلک
فلک مشتری است از جهة آنکه مشتری جان عالم کبیر است نامش
ملائکه بسیار اند و ملکی موکل است بر رزق سرور ای ملائکه است آسمان
میکائیل است و او سبب ارزاق عالمیان است و سپهر
ششم است و نمودار فلک زحل است از جهة آنکه زحل سپرز
عالم کبیر است و درین فلک ملائکه بسیار اند و ملکی که موکل است
بر قبض ارواح عالمیان است سرور ای ملائکه است
و نامش عزرائیل است و او سبب قبض ارواح عالمیان است و [illegible]

مفصل اسمای جنوبی
حمل [illegible] خانه
حمل رنگ سیاه روز [illegible]
[illegible] موکل [illegible]
[illegible] جائیل

[illegible] اسمای [illegible]
حوت [illegible] خانه
مشتری رنگ [illegible] روز
پنجشنبه موکل عائیل المشتری
جبرائیل

[illegible] اسمای [illegible]
[illegible] خانه
[illegible] موکل عائیل
مشتری جبرائیل

معرب
دلو [illegible] خانه
زحل رنگ سیاه روز
شنبه [illegible] موکل
[illegible] جائیل

۳	۲	۱
قوس آتشی	اسد آتشی	حمل آتشی
مشتری پنجشنبه	شمس یکشنبه	مریخ [illegible]
۶	۵	۴
حوت [illegible] خاکی	جدی خاکی	ثور خاکی
جنوبی [illegible]	جنوبی [illegible]	جنوبی [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

چنانکه اگر کسی هست عقود افلاک ثابت هست پس از آنکه
فلک ثابت اگر عالم اکبر هست خود زمین فلک ملائکه بسیار است و روح
نفسانی عرش است خود از فلک الافلاک است از آنجهت که فلک
الافلاک عرش عالم اکبر است و عقل خلیفه خود است و اعضا
که شود نمایدارد معادلست و چون نشو و نما پیدا
شد خود از نبات است و چون حس و حرکت ارادی پیدا آمد
خود از حیوانست فصل همچنانکه در عالم کبیر آدم و حوا و ابلیس
هستند در عالم صغیر هم هستند همچنانکه در عالم کبیر سباع و بهایم و شیاطین
و ملک هستند در عالم صغیر هم هستند ای درویش آن عالم صغیر
و عقل آدم این عالمست و جسم حوا است و وهم ابلیس و شهوت
طاوس و غضب مار و اخلاق نیک بهشت و اخلاق بد دوزخ ای
درویش شیطان دیگر است و ابلیس دیگر شیطان طبیعت است و ابلیس
وهم است ای درویش صورت را اعتبار نیست صحرا اعتبار است
وایشم را اعتبار نیست صفت را اعتبار است نیست را اعتبار نیست

هم را

۶

همه را اعتقاد است مسلک بصورت خنثی پلید است نیست و نه سگ و آنکه
خنثی و پلید است چون این صفت در آدمی باشد آن سگ باشد و ابلیس
نیست صورت خنثی و بد نیست بصفت بد آموزی و فساد و کبر و عجب آدم است
چون آدمی را این صفت باشد ابلیس باشد و ملک بصورت ملک شریف و
نیک نیست در زبان مردار و طاعت مداری شر بصفت این صفت
چون در آدمی باشد ملک باشد و کار خلیفه خدا آنست که این صفات را
مسخر و منقاد خود گرداند و هر یک را بجای خود و مایه از جهت آنکه هر یک را
بکار خود و مایه از جهت آنکه خلیفه خدا سلیمان است و سلیمان را
این همه بکار آید ای درویش ملک و ابلیس بقوت است و این
قوت مادام که مطیع سلیمان نیست تا شیاطین ابلیس است و سلیمان این قوت را در زنجیر دارد
چون فرمان بردار شد نامش ملک است و سلیمان را این را در کار می دارد
بعضی را عمارت و بعضی را غواصی که کار سلیمان این است که صفات را
تبدیل کند نه آنکه صفات را نیست کند که این ممکن نباشد
نافرمان را فرمان بردار کند و بی ادب را با ادب کند و کور را

بلید کنند و کور را بینا کنند و مرده را زنده کنند پس عقل که طبیب حضرت است
هم آدم هم سلیمان هم عیسی و اگر بر خلاف این ... مسیح و منقاد
ایشان نباشد پس آن سگ خرکار شود و بنده دیو و شیطان بود و هم
روح حیوانی ... و خوارزوهای ... پیدا آید و دیو دست
دیو عاجز و بیچاره گردانند و دیو پری ... شود و در تخت نشیند
و سلیمان ... تخت برباد السند و ... جهان بنشد و این ... صورت
آدم دارد اما معنی دیو و شیطان بود ... عظیم ... که دیو بر تخت نشیند ... کسی
تخت دیو در خدمت ... فصل در آنکه طعام و شراب هر چیزی را در او ...
بینی و لذت و راحت هر چیزی در چیزی دیگر ... عالی ... چنانکه لذت و راحت
عقل در دانستن و آموختن علم و حکمت است و لذت و راحت جسم در غذاهای
بدنیت و شهوت های جسمانی هر چیز که ملکوتیت لذت و راحت وی در چیزهای
ملکوتیت و هر چیز که ملکیت لذت و راحت وی در چیزهای ملکیت چون
این تقدیر را معلوم کردی اکنون جسم را طعام و شراب جسمی و حوران و
علمای ... هستند و عقل را طعام و شراب عقلی و حوران و علمای ...
هستند پس عقل که سلیمان است زبان مرغان ... جمله با وی در

کار انه

سخن ... زبان همه را فهم میکنند و حکمت خدا را در همه در می یابد و با ایشان
در لذت و راحت ... ای درویش هر فردی از افراد موجودات عالم ...
و ما این سلیمان ... و هر یک میگویند که ما چیزیم و حکمت در او ...
ما حکمت ... زبان همه را فهم میکنند و حکمت همه را در ... ما ...
حال در لذت و راحت ... این سلیمان چون لذت ... ما جای ...
آرزو کند ... هر چیز که نهد از هم چیزها بوی خدا شنود و نظر بر همه
کنند و جمال خدا را مشاهده کنند و چون لذت صحبت آرزو کنند جمله افراد موجودات
همه یک گوشکها و خیمه ها اند و در آنجا حوران و پرده گیانند که کسی غیر سلیمان
نرسیده است و جمله بر در این گوشکها جز سلیمان را راه نیست ای
سلیمان در این گوشکها و خیمه ها رود و دست در گردن حوران دارد صحبت ایشان
در لذت و راحت ... که در آن ... و اهل دیگر را راه نیست ... صحبت
بیشتر کند لذت بیشتر یابد و از آن ... حوران و علمای بهشتی را اینند
ای درویش اگر گوشکها و خیمه های بهشتی را بیند ای درویش اگر گوشکها
و خیمه ها بعضی وجود خارجی و بعضی وجود ... و بعضی وجود لفظی و بعضی وجود کتابی

ارند و چون کتاب جام مشکین باشند ... جام مشکین ... صحرای
کافور زده ام والحمد لله رب العالمین ه

ای درویش آدم اول موجودات است ... آدم ملکوتی و آدم جبروتی
و آدم ملکی و آدم خاکی و آدم جبروتی اول موجودات است و آن جبروت است
از جهت آنکه موجودات جمله از جبروت پیدا آمدند و آدم ملکوتی
اول عالم ملکوت است و آن عقل اول است از جهت آنکه عالم ملکوت
جمله از عقل اول پیدا آمدند و آدم ملکی اول عالم ملک است و آن فلک
اول است از جهت آنکه عالم ملک عالم ملک جمله از فلک اول
پیدا آمدند و آدم خاکی مظهر علوم و مجمع انوار است و آن
انسان کامل است از جهت آنکه علوم جمله در انسان کامل پیدا
آمدند و آدم خاکی مغرب انوار است از جهت آنکه انوار
که از مشرق جبروت بر آمدند تا در آدم خاکی فرود آمدند
بدانکه ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است
و جبروت عالم غیب الغیب یعنی ملک عالم حس است و ملکوت
عالم

عالم عقل است و جبروت عالم فطرت است و فطرت
عالم فراخ است از آنکه ملک عالم حس را عالم جبروت ساده
تنگ است و عقل و روح سرگردان است و حس ... عالم ملک
بیچاره است و عقل در عالم ملکوت و عشق در عالم جبروت
و جبروت عالم عشق است والله